

مجموعه تاریخ برای نوجوانان (۱۷)

# روشنگری

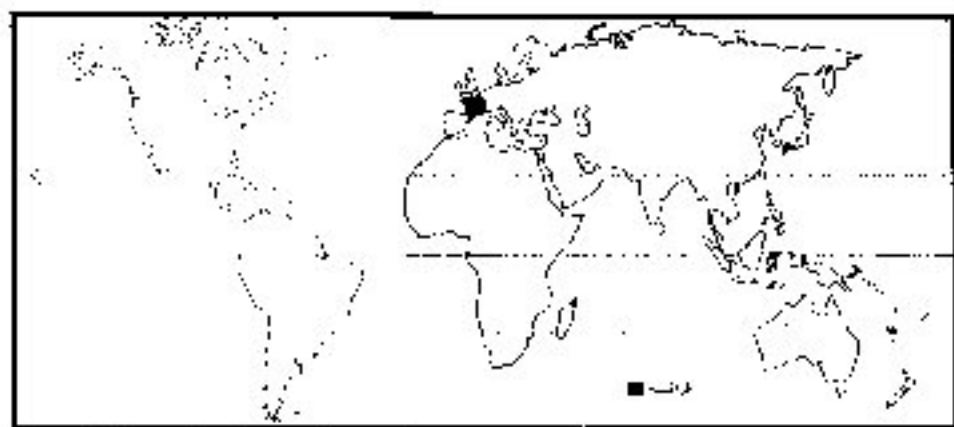
مهاکرم باب  
پژوهشگر



مجموعه تاریخ برای نوجوانان ۱۷

# روشنگری

مالکوم یاب  
ع. پاشانی



زنگنه

تهران، ۱۳۰۹



انجمن فیلسوفان

شده است؟ خردورزان از کجا پیدا شدند؟ برخی شاید بگویند که تا بوده چنین بوده. و البته درست است که همیشه کسانی بوده‌اند که از آنچه می‌گذشت انتقاد می‌کردند و کسانی هم بوده‌اند که راه و رسم نوی برای زندگی آورده‌اند چون حضرت محمد(ص) و حضرت عیسی، سقراط و بودا. همچنین برخی از دانیان قرون وسطی، چه مسیحی و چه مسلمان، در رنسانس اروپائی [جنبش تجدید حیات] خیلی بیش از این‌ها بودند. (در باب رنسانس نگاه کنید به لئوناردو داوینچی؛ لوتر، اراسم و لویولا از همین مجموعه) ولی اگرچه آن‌ها خود سؤالاتی می‌کردند، اما عادت سؤال کردن را به مردم یاد ندادند. در واقع، گاهی جواب‌های خود آن‌ها می‌بایست موضوع اعتقاد پیروان‌شان باشد. دیگران، خصوصاً جوانان، می‌گفتند که عادت سؤال کردن عادت کاملاً تازه‌ئی است.

میان پیران و جوانان فرق است.

امروزه همه کس از همه چیز می‌پرسند؛ هیچ چیز را قطعی و مسلم نمی‌دانند. چرا باید خانواده داشته باشیم؟ کلیسا به چه دردی می‌خورد؟ چرا باید کاری را که معلم می‌گوید بکنیم؟ چرا نباید کاری که دل‌مان می‌خواهد بکنیم؟ این‌ها از نوع سؤالاتی است که همیشه می‌پرسند.

برخی‌ها نان پرسیدن‌شان را می‌خورند. کتاب می‌نویسند، در روزنامه یا دانشگاه کار می‌کنند، در رادیو و تلویزیون و در مجلس حرف می‌زنند. همه از چیزهایی که در پیرامون‌شان می‌گذرد انتقاد می‌کنند. برخی راه‌های نوی برای به‌انجام رساندن کارها پیشنهاد می‌کنند. به این مردم، برای فکر کردن‌شان، البته هر یک به نوعی، پول می‌دهند. به این جور آدم‌ها می‌گویند اینتلکتوئل (Intellectual) یا خردورز و روشنفکر. شیوه اندیشه و عمل ما غالباً نتیجه کار آن‌ها است.

این عادت سؤال کردن از کجا پیدا

پیران آن کاری را می‌کنند که به آن‌ها گفته‌اند که بکنند اما جوان‌ها می‌خواهند خودشان تصمیم بگیرند. این هم درست است که فقط در این سال‌های اخیر بود که مردم معمولی این گونه پرسیدن را آغاز کرده‌اند. ولی این عادت واقعاً در اروپای قرن هجدهم شروع شد خصوصاً در فرانسه. در آن موقع فرانسه بزرگ‌ترین، ثروتمندترین و پر جمعیت‌ترین کشور اروپای غربی بود. سراسر اروپا زبان و فرهنگ فرانسوی را پذیرفته بودند.

نخستین خردورزان گروهی بودند که در فرانسه به آن‌ها فیلسوف می‌گفتند. کلمه فیلسوف بمعنی «دوستدار دانائی» یا «اندیشنده» است اما در قرن هجدهم فیلسوف، دانشمند و مهندس و مورخ هم بود، و در این کلمه همه این معانی وجود داشت. فیلسوف کسی بود که در هر دانشی خصوصاً دانش نو، دستی و علاقه‌ئی داشت. ما این جنبش را که این فیلسوفان آن را رهبری می‌کردند و روشنگری می‌خوانیم. این دقیقاً کاری است که آن فیلسوفان می‌خواستند بکنند. آن‌ها فکر می‌کردند که گذشته پر از تاریکی است، یعنی تاریکی جهل و خرافات و تعصب، یعنی آن زمانی که مردم اعتقادشان همان چیزهائی بود که کشیشان می‌گفتند و کاری را می‌کردند که نجبا می‌گفتند. این فیلسوفان فکر می‌کردند که به این تاریکی پرتوی از نور، یعنی نور خرد، می‌افکنند.

منظور ما از خرد یا عقل چیست؟ وقتی که می‌گوئیم فلان چیز دلیلی دارد منظور این است که در باب آن توضیحی هست که ما را قانع می‌کند. اگر مدرسه

\* توجه داشته باشید که کلمه reason در زبان انگلیسی هم بمعنای «عقل» است و هم «دلیل عقلی».

رفتن تان دیر شود شاید بگوئید که علت آن تأخیر اتوبوس بود؛ حتی اگر معلم حرف تان را باور نکند باز شما فکر می‌کنید که قبول این دلیل امکان‌پذیر است. یا می‌توان گفت که عذر معقولی است. اما فرض کنید که به معلم بگویند که علت تأخیر شما این بود که چند نفر از ساکنان کوه مریخ جلوتان را گرفته باشند؛ معلم فکر می‌کند که شما یا دیوانه‌اید یا بی‌ادب - فکر می‌کند که این دلیل نامعقول است. به عبارت دیگر ما بعضی از عذرها را معقول می‌دانیم و بعضی را نامعقول. گرچه توضیح تفاوت این دو دشوار است اما می‌دانیم کدام معقول است و کدام نامعقول. امروزه توقع داریم که همه چیز، از حرکت سیارات گرفته تا قیمت شیرینی، توضیح معقولی داشته باشد. این تصور را درباره مردم هم به کار می‌بریم. اگر به ما بگویند که فلان کار را بکنید شاید بپرسیم «چرا؟». اگر جواب این باشد که «به این دلیل که من این طور می‌گویم»، شاید فکر کنیم که این نامعقول است. یا شاید هم بگوئیم که منصفانه نیست. شیوه تفکر ما بر مبنای عقل استوار است.

اما همیشه این طور نبوده است. در زمان این فیلسوفان انسان‌ها هنوز به علل جادویی باور داشتند یا فکر می‌کردند که دلالتی فراتر از دسترس انسان‌های معمولی وجود دارد. مردم آن کاری را می‌کردند که به آن‌ها گفته بودند. نخست این فیلسوفان بودند که گفتند مردم باید بتوانند خودشان فکر کنند، استدلال کنند، و راه درست زیستن خود را خود انتخاب کنند. به این دلیل این عصر روشنگری را گاهی عصر خرد هم خوانده‌اند. از آنجا که این فیلسوفان نمی‌پذیرند که به آن‌ها بگویند چنین و چنان بیندیش، بلکه خواهان حق





اندیشیدن اند، آنان را آزاداندیش هم می خوانند.

صدتائی فیلسوف بودند. در این کتاب ما به چند تن معروف آن‌ها اشاراتی می کنیم. دولتمردان و فرمانروایانی هم بودند که از اندیشه‌های این فیلسوفان پیروی می کردند. به برخی از این مردان هم اشاراتی می کنیم. ولی پیش از این کار باید در باب زمان و مکان زندگی اینان پیش تر بدانیم.

### اروپای قرن هجدهم

قرن هجدهم اروپا خط فاصل تاریخ جهان است. در این دوره تغییرات بزرگی پدید آمد: رشد جمعیت خیلی سریع تر از پیش بود - در سال ۱۸۰۰ جمعیت اروپا پدید برابری سال ۱۷۰۰ رسیده بود؛ راه و روش تغذیه مردم پیشرفت کرده بود - مراد ما انقلاب کشاورزی است؛ در انگلستان انقلاب صنعتی بر مبنای قدرت بخار آغاز شد؛ در فرانسه در پایان همین قرن انقلاب سیاسی بزرگی رخ داد. این کتاب را می توان انقلاب فکری نامید (س ۱) •

این انقلاب فکری، یعنی انقلاب در روش تفکر مردم - به انقلاب علمی بستگی دارد. علم جدید کاملاً متفاوت از علم قرون وسطائی بود. در قرون وسطی مردم فکر می کردند که بسیاری از حقایقی را که درخور شناختن بود پیش از این شناخته اند. تنها کاری که باید بکنند این است که آن‌ها را با هم تطبیق دهند. در قرن هجدهم این عقیده دیگرگون شد. حالا مردم فکر می کردند که آن‌ها می توانند جهان را با گردآوری حقایق تازه درک کنند. لذا آن‌ها در همه چیز، از ستارگان آسمان گرفته تا

• س شماره است به اسناد پایان کتاب.

گیاهان و حشرات پیرامون خود تحقیق می کردند. و در نتیجه شروع کردند که عقاید کهنه در باب طبیعت را عوض کنند. در همان زمان اروپائی‌ها راه سفر به سرزمین‌های جدیدی را در آمریکا، آسیا و آفریقا در پیش گرفتند. (در این باب نگاه کنید به مجموعه‌های کریستف کلمب و ادویه و تمدن‌ها) ملل دیگری را دیدند که به راه و رسم‌های دیگری زندگی می کردند که بسیار متفاوت تر از شیوه‌های معمول اروپائیان بود. لذا شروع کردند به از خود پرسیدن که آیا راه و رسم‌های اروپائی تنها راه یا حتی بهترین راه است یا نه. علی‌الخصوص که برخی می اندیشیدند که چینیان نظام بهتری دارند. تصور شک آغاز شده بود. مردم شروع کردند به ساختن نظریه‌های جدید و دانش نو را در آن‌ها گنجانند.

یکی از مهم ترین این نظریه‌های نو نظریه سر ایساک نیوتن بود. (نگاه کنید به انقلاب علمی از همین مجموعه) او می گفت که بر طبیعت قوانین معینی حاکم است. قانون جاذبه یکی از آن‌ها بود. این قوانین طبیعت همان قوانین خدائی است. با مطالعه و تفکر می شود آن‌ها را فهمید. وقتی که این قوانین طبیعت درک شود روشن می شود که هر چه در جهان هست جزئی از یک طرح و قصد بزرگ است که قصدهی نیک و خیر است (س ۲). این فیلسوفان نیوتن را بسیار بزرگ می داشتند. کوشش‌ها کردند تا نشان دهند که نظریه او درست است و در این راه جمله‌ها ساختند که ما امروزه آن‌ها را ابلهانه می یابیم. یکی از آن‌ها نوشت که خدا کک را برای آن سیاه آفرید تا بشود آن را آسان روی پوست‌های سفید گرفت.

تمام این تغییرات در جمعیت، در کشاورزی، در صنعت و در تفکر دست به هم



اروپا در اواسط قرن هجدهم. قسمت هابسبورگه قلمرو خاندان اتریش هابسبورگ است.

ثروت چنین جامعه‌نی است، و مردم کمی که مالک بیش‌ترین زمین‌ها هستند کاملاً در رفاه‌اند. در اروپا این اقلیت را نجبا می‌نامند. بیش‌تر مردم فقط قطعه زمین کوچکی داشتند و این‌ها دهقان بودند. از نجبا بودن یا در شمار دهقان بودن شما به‌درتان بستگی داشت و تغییر این وضع تقریباً ناممکن بود. در واقع نجبا سعی می‌کردند که خیال‌شان از این بابت راحت باشد که کسی چنین کاری نکند. در دولت ایتالیائی ونیز کتابی بود به‌نام کتاب طلائی. در این کتاب اسم همه خاندان‌های نجبا را نوشته بودند و تقریباً اضافه کردن اسم‌های جدید ناممکن بود. شعار جامعه سنتی می‌توانست يك چنین چیزی باشد «مثل پدر مثل پسر».

نجبای اروپائی بر دهقانان آقائی می‌کردند، و دهقانان هم اجاره‌دار و اجیر آن‌ها بودند در پروس و اتریش نجبا عملاً بر زندگی دهقانان‌شان تسلط داشتند. در پروس این سلطه قانونی بود.

بهترین مشاغل مال نجبا بود. آن‌ها در ارتش افسر بودند و در حکومت و کلیسا مشاغل بالا را داشتند. آن‌ها از زیر بسیاری از مالیات‌هائی که مردم معمولی می‌پرداختند شانه خائی می‌کردند. مختصری مالیات می‌دادند و در خیلی از انواع جناباتی که مرتکب می‌شدند آن‌ها را محاکمه هم نمی‌شد کرد.

این‌ها را امتیازات نجبا می‌نامیدند. امروزه وقتی که می‌گوئیم کسی از امتیازی برخوردار است منظور این است که چیزی دارد که مستحق آن نیست. ولی در سال ۱۷۰۰ منظور از امتیاز چیزی بود که نجبا مثل يك حق قانونی دارای آن بودند. البته استثنائاتی هم پیدا می‌شد.



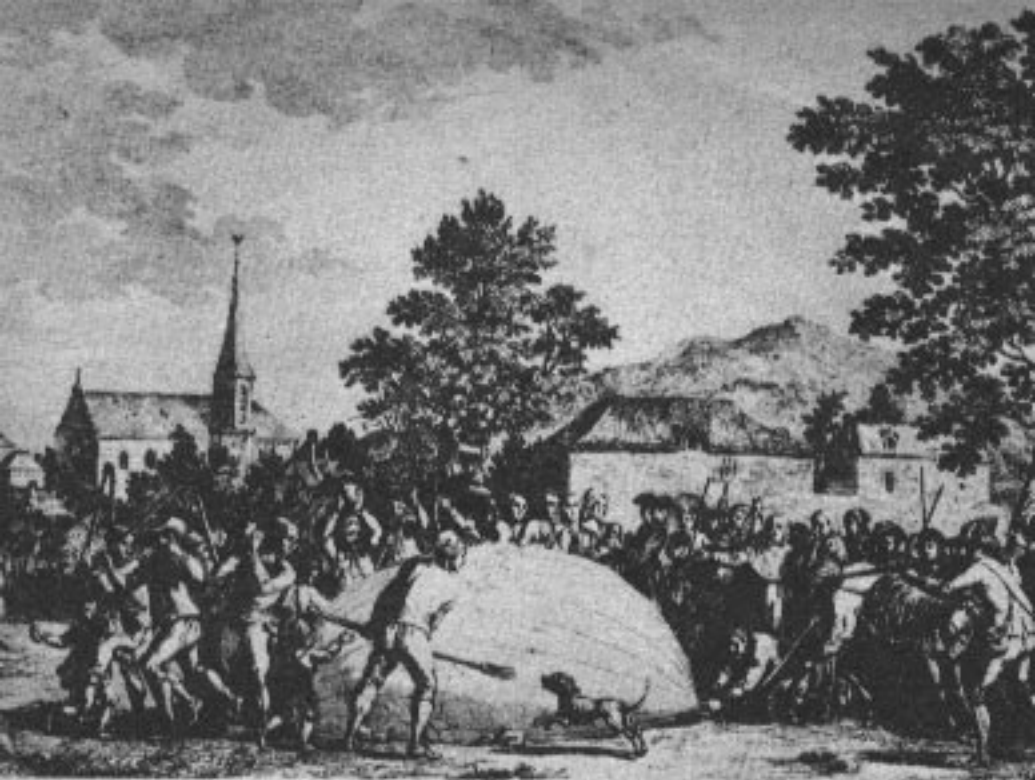
کاریکاتوری از آن زمان که وضع همان‌گونه دهقانان را نشان می‌دهد که کلیسا و اشراف حکومتگر بر آنان سوارند.

دادند تا يك انقلاب اجتماعی پدید آورند - یعنی تغییر در شیوهٔ همزیستی مردم.

### جامعه سنتی

جامعهٔ اروپا در سال ۱۷۰۰ يك جامعه سنتی بود. جامعهٔ سنتی آن است که مرکب از گروهی باشد که تحت يك سلسله از قواعد معین با هم زندگی کنند. اگر این قواعد را از گذشته گرفته باشند آن جامعه را سنتی نامند. راه‌های دیگری هم هست که بتوان با آن‌ها جامعهٔ سنتی را شناخت. در چنین جامعه‌ئی مردم چندان به‌کوج و سفر نمی‌پردازند. در گروه‌های کوچک زندگی می‌کنند، چندان کاری به‌کار حکومت ندارند. بیش‌ترشان به‌مدرسه نمی‌روند و خواندن نمی‌دانند. در روستاها زندگی می‌کنند نه در شهرها. زمین مهم‌ترین منبع





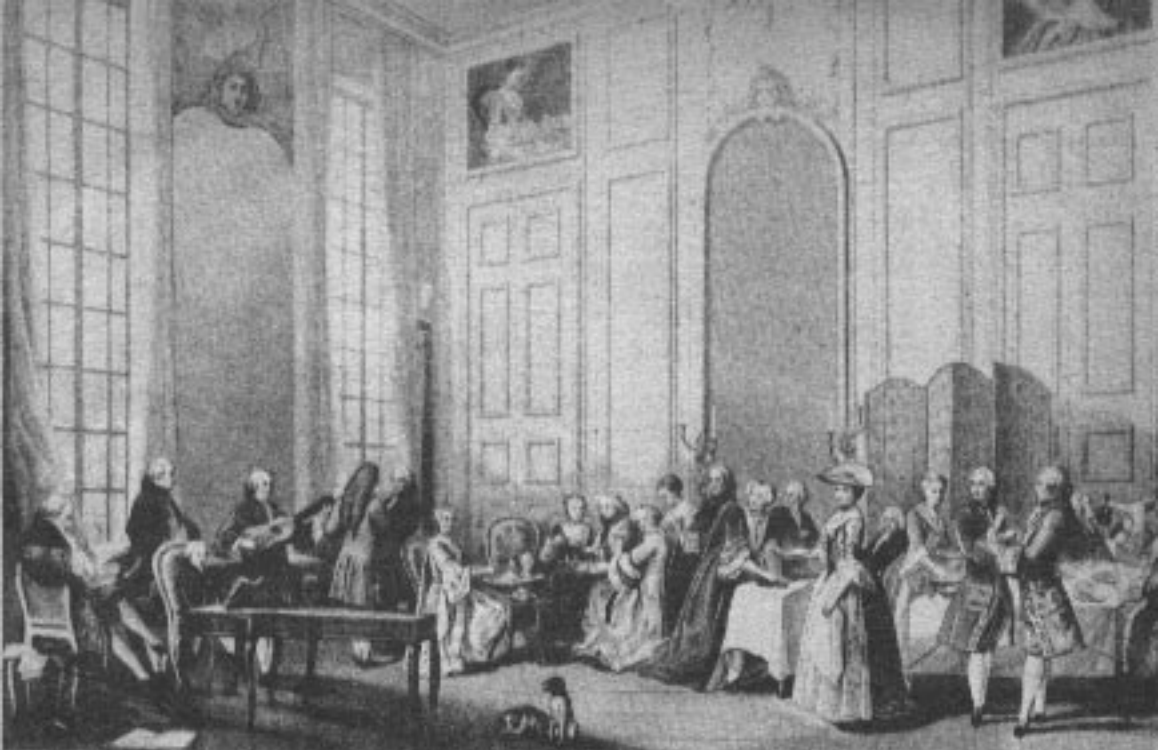
چهل مرد؛ دهقانان فرانسه به این بالون حمله می‌کنند به این خیال که ماه است و به زمین افتاده.

زیرک پای‌شان به‌مدرسه باز شد و مشاغل بهتری مثل وکالت و طبابت و غیره نصیب‌شان شد، و طبقه متوسط جدیدی تشکیل دادند. ولی پسرها فقط وقتی توانستند به‌مدرسه بروند که درمقابل مشکل خانواده ایستادگی و غلبه کنند. بعد اغلب عصبانی می‌شدند. چند تن از فیلسوفان این دوره از این راه شروع کردند.

این جامعه سنتی را با یک جامعه جدید مقایسه کنید. در یک جامعه جدید غالب مردم شهرنشین‌اند. می‌توانند بخوانند. بسیار سفر می‌کنند. حکومت سهم بزرگی در زندگی‌شان دارد. اگرچه درست است که هنوز داشتن پدر ثروتمند یا دوستان دینفوذ کومک خوبی است اما حالا مثل گذشته آنقدرها مهم نیست. وجود شما بیش‌تر بستگی دارد به آنچه می‌توانید بکنید، نه به آنچه پدرتان کرده است. اگر نتوانید کاری را که بر عهده دارید انجام دهید

خیلی از نجبا آه در بساط‌شان نبود. در سال ۱۷۸۹ در فرانسه حدود ۲۵۰۰۰ تن از نجبا بودند، اما کم‌تر از هزار نفرشان واقعاً دارا بودند. در بعضی از کشورها برای این که کسی در شمار نجبا در آید امکان‌پذیر بود. در فرانسه و خصوصاً در انگلستان می‌بینیم که تجار و صاحبان مقامات از نجبا شدند. اما، در فرانسه آن‌ها را نجبای دست دوم می‌دانستند.

شمار اندکی از مردم در شهرها زندگی می‌کردند. زندگی در اینجا آنقدر سخت نبود که در روستاها، ولی خانواده همچنان در تعیین مشاغل و منزلت مردم بسیار مهم بود. در شهر آلمانی فرانکفورت که در ساحل رود ماین است قانونی بود که مردم را به پنج گروه اجتماعی تقسیم می‌کرد. هر گروه مکلف بود که لباس متفاوتی بپوشد تا زود معلوم شود که از کدام گروه است. ولی شهرها دستخوش تغییر می‌شد. پسرهای



در سالن مد لباس

که اولین آزمایش‌های پرواز با بالون صورت گرفته بود. در ۱۷۸۳ بالونی نزدیک پاریس فرود آمد و دهقانان آن را تکه پاره کردند به این خیال که ماه است. فقط دهقانان نبودند که خراقانی بودند. پزشک فرمانروای ایالت آلمانی باواریا به او تجویز کرد که تصویر مریم عذرا را بخورد تا ابله‌اش شفا پیدا کند. او هم خورد.

فیلسوفان احساس ناکامی می‌کردند. فکر می‌کردند که از مردم دیگر با هوش‌ترند. بهر جا که نگاه می‌کردند امتیازات و جهل و خرافات می‌دیدند. مردم اگر فکر می‌کردند می‌فهمیدند که این چیزها جقدر نادرست است. اما آن‌ها فکر نمی‌کردند. فقط هر چه به آن‌ها می‌گفتند می‌پذیرفتند. چرا این طور بود؟ فیلسوفان از این بابت نجبا را سرزنش می‌کردند. فیلسوفی به نام هولباخ نوشت «که آیا برای توده مردم درست است که بگریز کارکنند تا جورکش بطلانت، تجمل، و

مرخصید؛ اما نمی‌شد نجیب‌زاده‌نی را از کار بیکار کرد. تغییر از جامعه سنتی به جامعه جدید تغییری بنیادی است. اهمیت این فیلسوفان در این است که راه دیگرگون کردن چیزها را به ما نشان دادند.

شمار فیلسوفان کم بود. آن‌ها از طبقه متوسط، نجبا و کلیسا بودند. فقط چند تن از راه نوشته‌های شان نان می‌خوردند. کتاب گران بود. آنسیکلوپدی یا دانشنامه - که بعد از آن سخن خواهیم گفت - چهارده پوند قیمت داشت، که در آن زمان پول کلانی بود. بیش از نصف مردم فرانسه خواندن نمی‌دانستند. مثل امروزه، غالب کسانی که می‌توانستند بخوانند سرگذشت ماجراجوئی‌ها را به کتاب‌های جدی این فیلسوفان ترجیح می‌دادند. بازار افسانه‌های پریان گرم بود. مردم به جادو جنیل اعتقاد داشتند. یکی را در سال ۱۷۸۰ به نام جادوگر در فرانسه کشتند، و این وقتی بود

**ENCYCLOPÉDIE,**  
 OU  
**DICTIONNAIRE RAISONNÉ**  
**DES SCIENCES,**  
**DES ARTS ET DES MÉTIERS,**  
 PAR UNE SOCIÉTÉ DE GENS DE LETTRES.

Mis en ordre & publié par M. DIDEROT, de l'Académie Royale des Sciences & des Belles-Lettres de Prusse, & quasi à la PARTIE MATHÉMATIQUE, par M. D'ALEMBERT, de l'Académie Royale des Sciences de Paris, de celle de Prusse, & de la Société Royale de Londres.

*Tout est finis juchonque palle,  
 Tout est de vobis jupit accolla l'ovis!* HORAT.

TOME PREMIER.



A PARIS,

Chez { BRISSON, rue Saint-Augustin, à la Clove.  
 DAVID l'aîné, rue Saint-Augustin, à la Plume d'Or.  
 LE BRETON, Imprimeur ordinaire du Roy, rue de la Harpe,  
 DURAND, rue Saint-Jacques, à Saint Landry, chez Goussier.

M. DCC. LII

AVEC APPROBATION ET PRIVILEGE DU ROI.

رو جلد دانشنامه

آن‌ها را به‌کیفر می‌رساند. آنان می‌پرسیدند که چرا مردم را راحت نمی‌گذارند تا هر چه را که دل‌شان می‌خواهد باور کنند؟ آنان طالب تحمل و بردباری بودند. لذا فیلسوفان به‌دو تا از نهادهای بزرگ جامعهٔ سنتی اروپائی، یعنی یه‌طبقهٔ نجیب و کلیسا، حمله می‌کردند.

حرص دسته‌نی خون‌آشام مفتخوار فاسد باشد؟ اما، از این هم پیش‌تر کلیسا را ملامت می‌کردند. کلیسا خیلی ثروتمند بود و قدرت بسیار داشت. تعلیم و تربیت را در اختیار داشت. فیلسوفان می‌گفتند که این کلیسا است که به‌مردم دروغ می‌گوید و آن‌ها اگر این دروغ‌ها را باور نکنند کلیسا



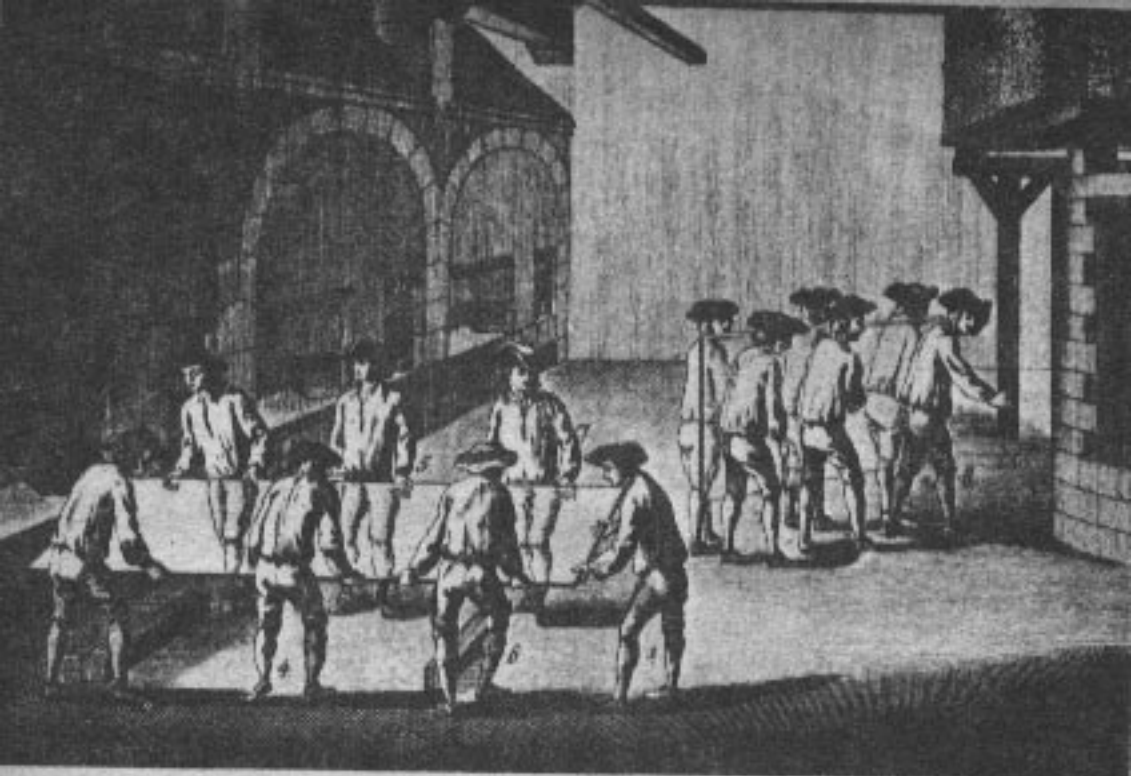
تشریح (از دانشنامه)

## دانشنامه

دانشنامه فرانسوی اولین دانشنامه اروپائی نبود. در سال‌های ۱۷۲۸ تا ۱۷۲۹ افرانیم چمبرز در انگلستان سیکلوپدیا یا فرهنگ جهانی هنرها و علوم را پدید آورد. این دانشنامه پیشگام دانشنامه چمبرز بود. اما بزرگ نبود. فقط دو جلد داشت. حتی پیش از چمبرز فرانسوی‌ئی به نام پیر بل چیز مشابیهی نوشته بود. در سال ۱۶۹۷ او فرهنگ تاریخی و انتقادی خود را چاپ کرد. این فرهنگ پر بود از مقالاتی در باب

مهم‌ترین اثری که این فیلسوفان پدید آوردند انسیکلوپدی بزرگ فرانسوی بود. [ما به انسیکلوپدی می‌گوئیم دائرةالمعارف یا دانشنامه‌م.] امروزه دانشنامه‌های بسیار وجود دارد که همه از آنها استفاده می‌کنند. فرض است که این دانشنامه‌ها مشتمل بر همه معارف بشری است. این کار در قرن هجدهم آغاز شد.





شیشه‌گری (از دانشنامه)

فلزکاری. مراد از دانشنامه تلخیص چیزهائی بود که مردم در باب جهان می‌دانستند تا آن را در دسترس دیگران قرار دهند. دوم، چنان که ویراستار آن می‌گوید، مراد از آن «دیگرگون کردن شیوه معمول تفکر» بود، یعنی، که مردم را به تفکر علمی وادارند؛ مطالعه دقیقی از شواهد به عمل آورند، سوم آن که مراد از آن انتقاد از جامعه بود. مؤلفان جرأت نداشتند که مستقیماً دست به چنین کاری بزنند؛ فقط می‌توانستند اشاراتی کرده بگذرند، اما این اشارات چنان که باید روشن بود. تا آنجا که پس از نشر دو جلد اول دولت دانشنامه را ممنوع اعلام کرد (س ۴). ولی گذاشتند که به‌طور غیر رسمی ادامه یابد. پنج جلد دیگر هم چاپ شد و بعد چند مجله جدید در آمد و بالاخره در سال ۱۷۵۹ کاملاً ممنوع اعلام شد. ولی ویراستار آن کار را به‌طور مخفیانه ادامه داد و در سال‌های ۱۷۶۵-۶۶ آخرین

مردم؛ ما امروزه آن را فرهنگ شرح حال می‌نامیم. اما کار پل فقط تکرار چیزهائی نبود که دیگران پیش از او نوشته بودند. او همه گزارش‌های کهن‌تر را مورد سؤال قرار داد. این نقد او شامل کتاب مقدس هم می‌شد. او سه قاعده وضع کرد. اول آن که اگر مخالف تو از چیزی سخن می‌گوید که نادرست است پیش از آن که این را به او بگوئی یقین داشته باش که تو درست مطلب را می‌دانی. دوم، مگذار احساس‌های تو به بیراهات بکشند، سوم، هیچ چیز را باور مکن مگر دلیل روشن آن را بدانی. همین اصول موضوع دانشنامه فرانسوی هم بود. دانشنامه را مردان بسیاری نوشتند. اغلب این فیلسوفان بزرگ در آن مطالبی نوشتند. نخست آن که مجموعه بزرگی از اطلاعات بود که گرد آورده بودند (س ۳). مشتمل بر جزئیات جریان‌ات علمی و صنعتی بود، مثل تهیه ابریشم، شیشه‌گری و



چاپ (از دانشنامه)

این خیلی جالب است بدانیم که خود آن‌ها  
چقدر می‌دانستند.

### دنیس دیدرو

مردی که پشت کار دانشنامه بود و  
ویراستار و سرپرست آن بود دنیس دیدرو  
(Dennis Diderot) بود. او در سال ۱۷۱۳  
در لانگر در شرق فرانسه متولد شد. پدرش  
چاقوساز مرفه‌الحالی بود، که می‌خواست  
پسرش کشیش یا وکیل یا طبیب شود. دیدرو  
امتناع کرد. رهسپار پاریس شد تا نویسنده  
باشد. در آنجا زندگی کرد و با چیز نوشتن

ده جلد از متن با هم از چاپ درآمد. بعد باز  
چند جلد دیگر از تصاویر نیز چاپ شد.  
دانشنامه سرانجام در سال ۱۷۷۳ کامل  
شد. پیش از آن چیزی مانند آن دیده نشده  
بود. دانشنامه مرکب بود از هفده مجلد متن و  
پانزده مجلد تصویر. چهار هزار دوره از آن  
به‌فروش رفت. برای نخستین بار اندیشه‌ها  
و کشفیات جدیدی در کنار هم قرار گرفت.  
البته مؤلفان همه چیز را نمی‌دانستند و این  
را قبول داشتند. مثلاً در مقاله‌های درباره‌  
درخت آگواپا مؤلف نوشت که اگر آن‌هایی  
که نزدیک این درخت زندگی می‌کردند بیش  
از او در این باره ندانند، وای بر آن‌ها. اما



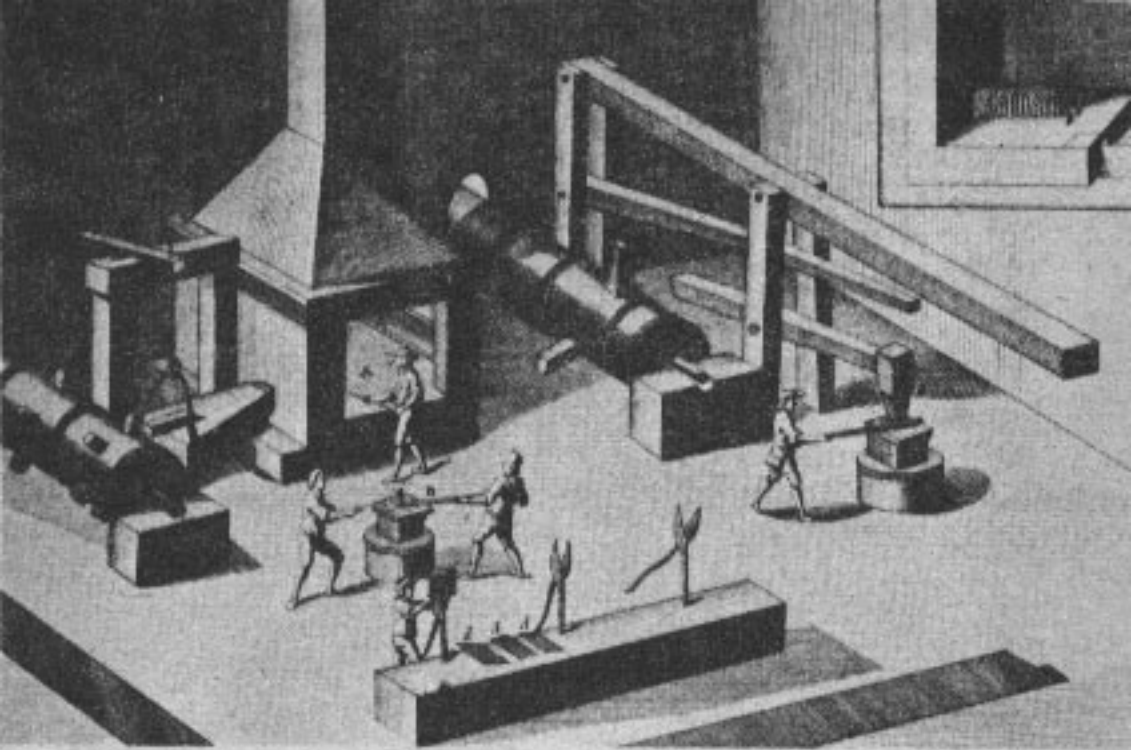
دیدرو

۱۷۷۳ کار دانشنامه به پایان رسید به روسیه رفت تا از کاترین کبیر امپراتور روسیه دیدن کند. در این هنگام به این خیال بود که می‌تواند کسی را پیدا کند که به اندیشه‌های او جامعه عمل ببوشاند. همه اصلاحاتی را که فکر می‌کرد کاترین باید انجام دهد طرح ریویزی کرد. کاترین چنین می‌نویسد که «همه چیز را باید به هم ریخت تا جا برای نظریات کاملاً غیرعملی باز شود» و از اجرای این طرح‌ها امتناع ورزید. دیدرو آنقدر عصبانی شد که او را تکان داد و با مشتش چنان به زانویش زد که کاترین دفعه بعد مجبور شد میان خود و او میزی حائل کند. اما باز راهنمایی او را به کار نیست، و چنین گفت: «شما فیلسوفان خوشبختید. روی کاغذ می‌نویسید و کاغذ هم همیشه صبور است. اما من امپراتور باید روی پوست آدم‌ها بنویسم که بسیار حساس است.» دیدرو به پاریس برگشت. ولی



دالامبر

نانش را در آورد و در کافه‌ها و خانه‌های بزرگ آن زمان با دوستان به اختلاط می‌پرداخت. دیری نگذشت که به خاطر نوشته‌هایش با پلیس درگیر شد و در سال ۱۷۴۹ سه ماه به زندان افتاد. گزارش پلیس می‌گوید که او «مردی است با هوش اما خطرناک». بسیار مناسب و برآستار بودن بود چون به همه چیز دل بستگی داشت. او نخستین خردورز و روشنفکر واقعی بود. شب و روز چیزی می‌خواند و درباره همه چیز می‌نوشت - از دین و سیاست گرفته تا هنر و زبان. حتی در دانشنامه مقالاتی هم در باب فلزکاری نوشت. او به اندیشه برای خود اندیشه عشق می‌ورزید. به هر گونه اقتداری، خواه اقتدار کلیسا و خواه دولت می‌شورید (س ۵). به هیچ چیز اعتماد نداشت. چنین می‌نویسد که «شک نخستین گام به سوی حقیقت است.» و کار دانشنامه بیست سال به درازا کشید. وقتی که در سال



قلم‌سازی (از فاشنامه)

آزرده بود و خادمانش به‌دستور او ولتر را به‌چوب بستند. این کار موجب نشد که او نجبا را دوست داشته باشد! مجبور شد به‌هتلند و انگلستان رخت بپند و بعد دور از پاریس می‌زیست. آخرین سال‌های عمرش را درست بیرون از فرانسه در محلی به‌نام فرنه می‌زیست. خاک این سرزمین در سه کشور فرانسه، سوئیس و ژنو گسترده بود. به‌این ترتیب می‌توانست همیشه سرپلیس را به‌طاق بگوید. همواره به‌نوشتن ادامه می‌داد. آوازه‌اش جهانگیر شد و حتی شاهان هم از نامه نوشتن به‌او خوشبخت بودند.

ولتر هم مانند فیلسوفان دیگر به‌همه چیز علاقمند بود. او خصوصاً به‌دین و تاریخ دل‌بستگی داشت. ملحد نبود. چنین می‌نویسد: «اگر خدا وجود نمی‌داشت ما اختراعش می‌کردیم تا جهان را توضیح دهیم.» ولی از کلیسا نفرت داشت چون

عاقبت مردم کوشیدند که اندیشه‌های فیلسوفان را روی آدم‌ها آزمایش کنند.

ولتر

معروف‌ترین همه این فیلسوفان ولتر بود. به‌سال ۱۶۹۴ در پاریس متولد شد. اسم واقعی‌اش فرانسوا - ماری آروته بود و «ولتر» اسم مستعارش بود. یکی از زیرک‌ترین مردانی است که تاکنون جهان به‌خود دیده است. در تمام زندگی می‌نوشت. کتاب‌ها، نمایشنامه‌ها و شعرهایش هفتاد مجلد و نامه‌هایش یک صد مجلد است. تمام اروپا کتاب‌هایش را می‌خواندند؛ معروف‌ترین نویسنده زمان خویش بود. نوشته‌های او، مانند نوشته‌های دیدرو به‌زودی برایش مایه دردسر شد و از این بابت دو بار به‌زندان افتاد. یک بار، به‌این خاطر که یکی از نجیب‌ها بزرگ را



نابرداری بود (س ۷ تا ۹) هنوز در قرن هجدهم نیز مردم را به خاطر عقاید دینی شان شکنجه و کشتار می کردند. ولتر در ۱۷۶۲ نمونه خانواده کالا را مثال می زند. ژان کالا را زیر شکنجه کشتند. او را به چنایتنی متهم کرده بودند که مرتکب آن نشده بود و در واقع او را به خاطر پروتستان بودنش اعدام کردند. ولتر با نوشته و اعتراض دست به تبلیغات بزرگی زد و نام کالا را بر زبان ها انداخت و خانواده اش را نجات داد. بعداً نمونه های دیگری را دنبال کرد. دبری پس از مرگش انقلابی های فرانسه نابوتش را به پاریس آوردند. بر آن چنین نوشته بودند: «او آزاد بودن را به ما آموخت.»

زندگی ولتر به ما یاری می کند که تغییری را در جنبش روشنگری پیدا می شد بفهمیم. ولتر در آغاز با این نظر عمومی هماهنگ بود که خدا جهان را در بنیاد نیک آفرید. شرّ پدید آمده بدکاران انگشت شمار است و مردم اگر بتوانند از شرشان خلاص شوند همان گونه نیکبخت خواهند بود که مشیت الهی است. این فیلسوفان معتقد بودند که در حیات فقط نیکبخت بودن چیز با ارزشی است (س ۱۰). آنان فکر می کردند که عقل راه نیکبخت بودن را یادشان خواهد داد. پس آنگاه زندگی روز به روز نیکوتر خواهد شد. و لذا مراد از عقل، پیشرفت است. یکی از این فیلسوفان می نویسد که «سیرانجام احتمال می رود که بشریت از راه عقل نیکبخت شود.» يك حادثه كوميك كرد كه ولتر و خیلی های دیگر دست از این نظر بردارند. و آن فاجعه زلزله لیسبون بود.

در اول نوامبر ۱۷۵۵ زلزله بزرگی در لیسبون، پایتخت پرتغال، رخ داد. روز همه قدیسین بود و کلیساها پر بود از مردم. ناگهان پامها بر سرشان فروریخت. بیش از



کاترین کبیر

کلیسا مدعی بود که به مردم می گوید که به چه چیز فکر کنند، و از سوی دیگر، کلیسا فاسد هم بود. ولتر به کتاب مقدس هم اعتقادی نداشت. کتاب های تاریخ فراوانی نوشت. یکی از آن ها تحقیقی در باب آداب او روحیات ملل است که نوع جدیدی از تاریخ بود. این کتاب درباره بزرگان و حوادث نبود. ولتر چنین می نویسد «من از قهرمانان خوشم نمی آید! آن ها در جهان هباهوی زیادی به ما می کنند.» این کتاب مطالعه جامعه تمامی سرزمین ها و زمان ها بود. کوششی بود به فهمیدن این نکته که چه قوانینی حیات مردم را شکل می بخشد (س ۶). ولتر هم مثل نیوتن فکر می کرد که بر طبیعت قوانین کلی حاکم است.

ولتر پیش از هر چیز طالب صبر و بردباری، و مخالف خرافات و تعصب و